

بسمه تعالی

تعبد و تعقل

وما خلقت الجن و الانس الا ليعبدون

جن و انسان را نیافریدم مگر برای آن که مرا عبادت کنند

حمیدرضا آیت اللهی

چکیده:

آموزه های دینی، تعبد محض نسبت به باری تعالی را به ما فرمان می دهد. در حالی که برخی دیگر از آموزه ها به استفاده از عقل در درک بسیاری مسائل مخصوصا درک وظایف دینی سفارش می دهد. چگونه می توان با این که پای عقل و قضاوت های آن و ارزیابی های آن به میان آورده می شود، در عین حال به تعبد محض که غایت قصوای عالم است پایبند بود. در این نوشتار نشان داده می شود که در چهار مرحله عقل باید حضور فعال داشته باشد و در چهار مرحله تعبد محض حرف آخر را می زند.

بر اساس آیه فوق غایت قصوای عالم، بنده خداوند بودن است. اما باید در معنای بندگی تامل کنیم. عبد، ظاهرا به معنای آن است که بدون چون و چرا هرچه مولا می گوید اطاعت کرده و انجام دهیم. ظاهرا هرگاه در انجام دستور مولا، خود را نیز صاحب فکر بدانیم و دستور او را با سبک سنگین کردن توسط فکر خودمان، متناسب با آنچه به آن می رسیم، اطاعت کنیم از دایره تعبد و بندگی خارج می شویم. از طرف دیگر هرگونه تعطیل کردن نقش عقل در انجام اعمال خطر درغلطیدن به خرافات و کژی ها و تعصبات کور را بدنبال دارد. حال ببینیم این امر تا چه حد درست است.

بر برخی از مخلوقات خداوند جبر حاکم است، و نمی توانند کاری جز بر طبق قضای الهی بکنند. این تنها انسان است که از نعمت اختیار برخوردار است، در نتیجه می تواند از برخی اوامر تشریعی الهی سرپیچی کند. بدیهی است دسته اول را نمی توان بنده دانست. در دسته دوم فقط آنهایی را می توان بنده نامید که بطور کامل دل در فرمان الهی داشته و بر آن اساس زندگی کنند. لازمه اختیار، درک قدرت مداوم بر سرپیچی است، و بنده کسی است که با اینکه همواره می اندیشد که می تواند سرپیچی کند اما کاملا آگاه است که بندگی را پذیرفته است. پس لازمه بندگی، آگاهی داشتن و توجه کردن به توان سرپیچی و انتخاب بندگی است.

این امر نشان می دهد بندگی فقط وقتی محقق می شود که پای تعقل و اندیشه عمیق پیش بیاید. به همین جهت لازمه تعبد تعقل است. اما این می تواند بهانه ای باشد تا برخی عقول، سرکشی کنند و بندگی را رفته رفته با ملاحظات فردی مخدوش کرده و خود را در مقابل دستورهای خداوند صاحب نظر بدانند. درحالی که چنین نیست. ذیلا مواردی که فقط در آن موارد عقل لازمه تعبد است بیان می گردد تا نه با حذف عقل، بندگی به جبر فروکاسته شود و نا با دخالت عقل بندگی بی معنا شود:

نقش تعقل در مرحله اول

فقط وقتی بندگی ارزشمند است که انسان با تعقل به این برسد که باید بنده خداوند باشد و هرچه او می گوید آویزه گوشش کند. این درک کامل عقل از لزوم تبعّد نسبت به خداوند، تازه راه را بر پذیرش عاقلانه بندگی باز می کند و قبل از آن، هرگونه اطاعت کورکورانه ارزش بندگی را ندارد. سیرو سلوک عقلی برای پذیرش بندگی، مقدمه ضروری بندگی است.

عوامل بسیاری همچون برانگیختگی عاطفی یا تبعیت بی مبنا از پیشینیان یا همنوایی اجتماعی یا اوهام و خیالات می تواند اطاعت کورکورانه و تبعیت محض را رقم بزند. اینگونه اطاعتها با اینکه تبعیت محض است اما بندگی نیست. قرآن انواع اینگونه پرستش ها را فقط بدلیل مخالفت با عقل رد می کند و تمامی سعیش این است که بشر را از اینگونه بردگی ها برهاند و با پیش کشیدن عقل بگوید فقط آنچه عاقلانه است شایستگی عبادت و بندگی را دارد.

غیر از حکم عقل بر لزوم تبعیت از خداوند برای برنامه زندگی، عقل برخی احکام دیگر بدون تبعیت از خداوند را می تواند با توان خود برسد مثل: حکم به خوبی بسیاری اخلاقیات مانند کرم، شجاعت، عدل و غیره (گرچه برخی دستورهای خداوند نیز در همین راستاست). در درک لزوم تبعیت از خداوند و اقرار به احکام بنیادین اخلاقی و مواردی دیگر پای عقل به میان می آید و نه تبعّد. اینها در مرحله اول نقش عقل است.

در مقام تربیت، باید نوجوان و جوان را با بنیادهای عقلی به میدان بندگی آورد تا درخور فهمش در بندگی استواری یابد. قرآن نیز چنین کرده است و در آموزه های خود، عوامل دیگر را که فردی را به پذیرش بندگی وامی دارد (همانند روش نیاکان) مقبول ندانسته است. ما نیز باید رفته رفته عوامل دیگری را که بندگی پیش می کشد کم رنگ کنیم و بر قوت عقلی پذیرش بندگی بیفزاییم. یکی از آسیب های اطاعت های غیر عقلانی همان است که دیده می شود تقید های دینی دانش آموزان در بزرگسالی رنگ می بازد و می شود مادر بزرگ چادری، مادر مانتو روسری یا بدحجاب و دختر بی حجاب. مشکل در مادر بزرگی است که نمی داند چرا باید بندگی کند و دیندار بودن خود را وامدار انواع بهانه های دیگر بدست آورده است که امری سست و ناپایدار خواهد بود.

مربی باید با روش های تربیتی درست، تفکر عمیق را در مرتبه احیا کند و بگذارد که خود بفهمد و عاقلانه بر این باور برسد که باید بندگی را بپذیرد. از آنجا که دانش آموز به اقتضای سنش به شدت تمایل دارد که با احساسات خود باوری را بپذیرد، لذا کار مربی ساده نخواهد بود. مربی باید در یک فرایند مدت دار این تعقل را بر انگیزاند تا بالاخره دانش آموز، فارغ از دوستان و خانواده و محیط، زندگی بنده وار را نسبت به خداوند عمیقا و عاقلانه بپذیرد. دشواری کار مربی نباید او را به روش های ناپایدار دیگر بکشاند.

معنای تبعّد در مرحله اول

پس از درک ضرورت تبعیت از خداوند برای داشتن بهترین زندگی، انسان باید پیروی از دستورهای خداوند را بنده وار در برنامه خود قرار دهد. اما این نوع بندگی کلیت بندگی است و جزئیات بندگی از آن حاصل نمی شود. می داند باید بنده باشد ولی نمی داند چگونه و چه مسائلی هستند که خداوند از او خواسته است. در مراحل بعد به این نوع بندگی واقف می شود.

نقش عقل در مرحله دوم

پس از پذیرش عاقلانه بندگی، حال انسان باید بدانند چگونه می‌تواند رسم بندگی را بجا آورد. یعنی باید بیندیشد که چگونه می‌تواند به دستورهای خداوند برسد که بر آنها گردن نهد. عقل در این مرحله نیز نقش مهمی را بازی می‌کند. عقل باید در فرایند رسیدن به فرمان الهی دست بکار شود تا با بررسی‌های خود با اطمینان دریابد از جانب خداوند واقعا چه دستوری به او رسیده است. این مسیر عقلی باید باشد تا عاقلانه به دستورهای الهی رسید. ثانيا، در این مرحله عقل باید در فهم محتوای دستور خداوند دخالت کند و با ابزارهای عقلی به این نتیجه برسد که مقصود خداوند از عبارت فرمانی اش چه بوده است. مبدا که انحراف‌های قلبی باعث شود کلام خداوند را در قالب پیش فهم‌های نادرست خود بگنجاند و بجای دستور خداوند خواسته‌های خود را بر فرمان الهی تحمیل کند. یا پیام‌هایی که در قالب معناهای متشابه و متغایر قابل فهم است مبنای کارش قرار گیرد و فرمانهای استوار الهی را نتواند درک کند. ثالثا، عقل باید در درک نسبت دستورهای متعدد الهی به فهم درستی برسد تا تمامی آنها را در یک مجموعه منسجم به اجرا درآورد و اجرای یک دستور دستور دیگر را ملغی نکند. مبدا که با ظاهرینی در گفتار خداوند و بدون توجه به سایر قالب‌های دستوری خداوند همچون داعش نتایج احمقانه و خطرناک و مردودی را بگیرد و بیشتر به ضدیت با دستورهای الهی برنخیزد. یا همچون اخباری مسلکان در لاک محدود خود بیوسد و از نزدیک تر شدن به مقصود فراگیر الهی بازمانده دور تر شود.

معنای تعبد در مرحله دوم

عقل بر اساس تعبدی که به اوامر الهی پیدا کرده است (و آن نیز خود عقل به تعبد محض حکم می‌کند) وقتی توانست با ابزارهای خود بفهمد و به نتیجه برسد که محتوای دستور الهی چیست در این مرحله دوباره حکم به پیروی محض از دستور فهمیده شده از جانب خداوند می‌کند. در اینجاست که دوباره تبعیت محض را برنامه خود قرار می‌دهد همچون «بُشیر حافی» از آزاد و یله بودن به بندگی می‌رسد. اگر حکمی الهی را با خواسته‌های خود و مصلحت اندیشی خود معارض دید و احساس نپسندیدن کرد بازهم دست از تعبد بر نمی‌دارد و حکم الهی را بر تشخیص تنگ و کوتاه خودش حاکم می‌گرداند.

نقش عقل در مرحله سوم

انسان پس از درک وظایف الهی و قبول تعبد به آن، وقتی می‌خواهد آنها را به اجرا بگذارد باید از عقل کمک بگیرد تا بتواند مصداقهای انجام دستورات الهی را با توجه به شرایط متفاوت مکانی و زمانی و اجتماعی بخوبی تشخیص دهد و بتواند درک کند که در هر موقعیتی چه دستور الهی شامل حالش می‌شود.

معنای تعبد در مرحله سوم

وقتی با تعقل فهمید در هر موقعیت بر اساس دستور الهی چه باید انجام دهد در این صورت دوباره باید بنده وار آن وظیفه اش را بخوبی انجام دهد و دیگر تخطی را برای خود جائز نبیند.

نقش عقل در مرحله چهارم

اما در زمان اجرای یک دستور الهی، وقتی شرایط به گونه ای باشد که برای یک اقدام اجتماعی یا سیاسی نیاز به رهبری اجرائی باشد مخصوصاً در زمان جنگ یا مبارزه اجتماعی، عقل حکم می کند که از لحاظ تاکتیکی در هنگامه اجرا و مبارزه از هرجهت تابع فرمانده عملیات باشد. این نیز تعبدی ضروری و تاکتیکی است که هرگونه تمرد از آن از جانب عقل مردود است. همانگونه که تخطی از دستور فرمانده در هر جنگی جرم بحساب می آید؛ حتی اگر نتیجه مثبتی هم داشته باشد. اینگونه تبعیت محض همان است که امام صادق علیه السلام از فردی که ادعای همراهی خود و بسیاری از دوستانش را با ایشان برای مبارزه اجتماعی برای ایجاد حاکمیت الهی به رهبری امام صادق علیه السلام می کرد می خواستند و او در آزمون فرمان امام صادق مبنی بر رفتن به تنور داغ مردود شد و با استنکاف از فرمان ایشان نشان داد مرد میدان مبارزه نیست. این آزمایش برای آن بود که تاکید شود در هنگامه اقدام اجتماعی و مبارزاتی، تبعیت بی چون و چرای تاکتیکی از رهبری صالح، ضرورتی عقلی است که تعبد فرد را نسبت به اجرای اوامر الهی که اکنون در قالب این فرمان تاکتیکی تمثّل یافته است نشان می دهد.

معنای تعبد در مرحله چهارم

در مرحله چهارم چون عقل اطاعت بی چون و چرا را لازمه انجام عمل اجتماعی می داند. فرد نه تنها کاملاً دستور فرمانده را می پذیرد بلکه کاملاً خود را نسبت به آن مطیع می بیند و به آن اقدام می کند.

پس حکم عقل در هر چهار مرحله اصلی لازمه تعبد محض الوهی است. اول، پذیرش تعبد؛ دوم، درک محتوای اوامری که باید بنده وار انجام دهد؛ و سه، درک وظیفه در موقعیت خاص؛ و چهار، درک ضرورت تبعیت تاکتیکی از رهبری یک اقدام اجتماعی و بندگی و پذیرش بی چون و چرای اوامر او در هنگامه انجام یک فعالیت جمعی (حتی اگر نحوه اقدام، نتواند عقل را به انجام آن مجاب کند)

در نتیجه اولاً، عقل پس از درک لزوم تعبد نسبت به خداوند نمی تواند نسبت به چرائی اوامر الهی برای تبعیت عملی از دستورات، دخالت کند. ثانیاً، اگر عقل روش منطقی برای درک محتوای اوامر الهی در شرایط خاص را بخوبی بکار بندد پس از آن نمی تواند از نتیجه ای که از محتوای پیام الهی بدست آورده است استنکاف کند و اجرای امر الهی به دست آمده را مورد تردید قرار دهد. ثالثاً، عقل نمی تواند پس از آن که فهمید وظیفه خاصش در یک موقعیت خاص چیست از انجام وظیفه اش سرباز زند. رابعاً، نباید دستورهای تاکتیکی را که رهبری یک اقدام اجتماعی لازم می بیند مورد سوال قرار دهد؛ به شرط آن که رهبری صلاحیت دار آن اقدام، و جهت گیری الهی اقدام، برای عقل مسلم شده باشد.